چرا طبقه متوسط ایرانی پدیده‌ای منحصر به فرد است؟

در مصائب ساکنان طبقه وسط!

صادق فرامرزی: ۱- طبقه متوسط را به سختی می‌توان تعریف کرد. تعدد معانی پیرامون بار مفهومی این عبارت چه در زبان دانشگاه و چه در زبان عمومی جامعه باعث شده هنگام سخن گفتن از این طبقه پیش از هر چیز پاسخگوی این سوال باشیم که وقتی از طبقه متوسط سخن می‌گوییم دقیقا از کدام طبقه صحبت می‌کنیم؟ تعریف کردن طبقه متوسط به عنوان جمعیتی که متوسط درآمدی به نسبت ثروتمندان و فقرا دارند ما را بر آن می‌دارد هزارگاهی با یک بحران اقتصادی خبر از کوچک شدن این طبقه به گوش‌مان برسد؛ از سوی دیگر تعبیر کردن طبقه متوسط به عنوان یقه سفیدهایی که حیطه شغلی‌شان حول محور کارهای ذهنی (در برابر یقه آبی‌هایی که کار یدی می‌کنند) شکل گرفته است، باعث می‌شود جامعه ایران را جامعه‌ای با سرعت رشد بالای طبقه متوسط فرض کنیم. اما مراد ما از طبقه متوسط چیست؟

شاید بتوان در تعریفی با حداکثر جامعیت مفهومی این طبقه را طبقه‌ای برآمده از بروکراسی مدرن دانست که حداقل نیازهای مادی‌اش را برطرف کرده و حالا قدرت نقش‌آفرینی اجتماعی را نیز از طریق طی کردن مدارج علمی در سطح آموزش‌وپرورش و آموزش عالی کسب کرده است. با چنین تعریفی هر قدر سطح نفوذ تکنولوژی و اطلاعاتی شدن جامعه گسترش پیدا کند، طبقه متوسط نیز متقابل با آن رشد کرده و قدرت تاثیرگذاری بیشتری از نظر کمی (جمعیت) و کیفی (تاثیرگذاری بر روند تصمیم‌گیری کلان) به دست می‌آورد. شاید پیراه نباشد که انحصار پیدا کردن بررسی طبقه متوسط شهری به عنوان مرجع کنش فرهنگی و اجتماعی در مطالعات سیاسی و غفلت از بررسی روند اجتماعی شکل‌گیری این طبقه و آینده مبهمش را معلول همین افزایش تاثیرگذاری کمی و کیفی آن بر روند تحولات کلان بدانیم. طبقه متوسط ایرانی به عنوان یک موضوع سرنوشت‌ساز در شکل‌دهی به ساخت آینده جامعه ایران در تحولاتی که جامعه‌شناختی غالبا به‌عنوان یک طبقه «تک‌کنشی» که صرفا سرنوشت انتخابات را رقم می‌زند مورد بررسی قرار می‌گیرد و از همین جهت کمتر توجهی به آینده اجتماعی این طبقه می‌شود. اختصارا طبقه متوسط را می‌توان سیاسی‌ترین طبقه موجود در جامعه ایران دانست که بهای سیاسی‌گرایش را با عکس‌العمل سیاسی دریافت کرده است.

۲- هرچند که با لحاظ کردن طبقات خردمالک و تجار سنتی که از قدیمی‌ترین و تاثیرگذارترین طبقات اثرگذار از دوره ناصری به بعد بوده‌اند می‌توان طبقه متوسط ایرانی را طبقاتی قدیمی و «خودساخته» دانست اما بررسی روند مدرنیزاسیون و نحوه شکل‌گیری طبقه متوسط شهری گویای آن است که قوام یافتن این طبقه بیش از هرچیز با تصمیمی بیرونی و به عبارت صحیح‌تر «دولت ساخته» بوده است. طبقه متوسط مدرن از آنجا که ماهیتا جایگاهی فکری (و نه یدی) را در چرخ اقتصادی کشور عهده‌دار است غالبا و به موازات پیشرفت و ارتقای محیط تولیدی اقتصاد و بر حسب تقاضای جامعه شکل می‌گیرد و در نهایت تبدیل به مهم‌ترین گروه پرداخت‌کننده مالیات به دولت می‌شود. انداختن نیم نگاهی به روند شکل‌گیری طبقه متوسط مدرن در جامعه ایران اما سیری بالعکس این زنجیره را نشان‌مان می‌دهد، به زبان ساده‌تر از آنجا که دولت ایران حداقل در نیمه قرن اخیر وابستگی حداکثری به «درآمد نفت» داشته است، به استقلالی نسبی در مقابل طبقه متوسط دست یافته و هرگاه با موجی از افزایش درآمدهای نفتی مواجه شده، با استخدام بی‌مبنای تعداد زیادی از متقاضیان کار و افزایش حقوق‌بگیران دولتی باعث گسترش این طبقه شده است.

نهاد آموزش عالی به‌عنوان مهم‌ترین نهاد تاثیرگذار در شکل‌دهی به طبقه متوسط شهری نیز پروسه‌ای غیر از این را طی نکرده است و همواره با افزایش یکباره ظرفیت خود و تعداد دانشجویان مشغول به تحصیل یک اتفاق نسبتی میان این تربیت نیرو با ظرفیت‌های اقتصادی کشور در نظر بگیرد، بر حجم متقاضیان کار دولتی افزوده است. به عبارت ساده‌تر می‌توان این مساله را اینگونه شرح داد که افزایش یکباره و چشمگیر ظرفیت دانشگاه‌های کشورمان در ۲ دهه اخیر (که غالبا از طریق گسترش دانشگاه‌های پولی شکل گرفت) انتظاری ذهنی برای متقاضیان پیوستن به طبقه متوسط شهری فراهم کرد اما هیچ‌گاه برای این تقاضا، ظرفیت مناسبی را تدارک ندیده و همین مساله خود باعث شکل گرفتن موجی از نارضایتی و سرخوردگی اجتماعی شد. میلیون‌ها فارغ‌التحصیلی که با در دست داشتن مدارک تحصیلی آموزش عالی انتظار پیدا کردن شغلی متناسب با تحصیلات خود را داشتند یک لشکر بیکار از طبقه متوسط شهری ایران را ایجاد کردند.

نبود نسبت استاندارد میان نیاز جامعه ایران به طبقه متوسط شهری با بستری که به تولید و تقویت این طبقه می‌پرداخت، وابستگی غیرقابل انکار این طبقه به درآمد نفتی به گونه‌ای که با هر موج افزایش قیمت تقویت و با هر موج کاهش قیمت تضعیف شده‌اند، طبقه متوسط ایرانی را از کارکرد اصلی خود منحرف کرده و روند نقش‌آفرینی این طبقه را به چالش کشیده است. عبور دادن اقتصاد ایران از عرصه وابستگی به نفت جز با قوام‌بخشی به طبقه متوسطی که خود مولد و کارآفرین باشد محقق نمی‌شود اما این ظرفیت در روند شکل‌گیری طبقه متوسط ایرانی بالعکس طی شده و این طبقه خود نشانی تمام عیار از وابستگی روزافزون ایران به اقتصاد نفتی شده است.

۳- تکثر قشری طبقه متوسط ایرانی از مهم‌ترین عوامل تمایز میان مفهوم طبقه متوسط در جامعه ایران با غالب جوامع غربی محسوب می‌شود. اگر داشتن کار در بستر بروکراتیک، تحصیلات تکمیلی، شهرنشینی، فعالیت اجتماعی، تقید حداکثری به ملیت به جای قومیت و عواملی از این دست را به عنوان مهم‌ترین گزاره‌های شکل‌دهی به طبقه متوسط لحاظ کنیم، طبقه متوسط ایرانی برخلاف آنچه دائما بر آن تاکید می‌شود، نه یک طبقه منحصرا متقاضی زیست غربی و عقاید عرفی که اتفاقا طبقه‌ای متکثر معنا می‌شود.

غالبا شکل‌دهی به ارتش مدرن و بروکراتیک رضاخانی را نخستین سنگ بنا برای تولید طبقه متوسط جدید ایرانی می‌دانند که حامل ارزش‌های غربی در بستر اجتماعی شده است اما رجوع به نحوه نهضت‌آفرینی و نهادسازی در ۷ دهه اخیر گویای آن است که برخلاف پیش‌فرض‌های پرتکراری که طبقه متوسط ایرانی را به مثابه پروژه‌ای در جهت عبور از زیست دینی تفسیر کرده‌اند، نحوه مواجهه قشرهای مختلف و متکثر طبقه متوسط ایرانی با رویدادها و موج‌آفرینی‌های اجتماعی متفاوت از این گزاره بوده است. برای مثال نقش‌آفرینی همزمان روحانیون و روشنفکران در جریان انقلاب مشروطه، طبقه متوسط سنتی و مدرن در جریان نهضت ۳۰ تیر و شکل‌گیری یک موج مبارزاتی متحد در روند پیروزی انقلاب اسلامی گویای آن بوده است که در تمام این کنشگری‌ها یک تکثر قشری وجود داشته است. در زمینه نهادسازی نیز هرقدر ارتش مدرن رضاخانی سمی خود را بر آن داشت تا با جدا انداختن نامویلیسمی غیردینی زمینه‌ساز عبور از نقش‌آفرینی مذهب در اجتماع شود اما رویه شکل‌گیری سپاه پاسداران و بسیج مستضعفین پس از پیروزی انقلاب، وجود نهاد حوزه به موازات نهاد دانشگاه و تشکل‌یابی گروه‌های اسلام‌گرا در سال‌های پیش و پس از انقلاب گویای آن بوده است که طبقه متوسط ایرانی هرچند به شکلی ناقص اما مانع از تضادآفرینی میان دیانت و ملیت شده است.

۴- طبقه متوسط ایرانی را مجموعا فراتر از مدح و ذهمی یک طوفه که ناشی از تقلیل‌گرایی شناخت آن به عرصه‌های محدود است، می‌توان طبقه‌ای با ظرفیت‌ها و تهدیدهای بالقوه دانست. رشد یکباره و بسیار طبقه متوسط ایرانی که ناشی از شکل‌گیری امواج مهاجرت به شهرها، بالا بردن ظرفیت نهادهای آموزش عالی، رشد یکباره و غیرمولد درآمد ملی کشور به علت افزایش قیمت نفت، تکحسابی شدن خانوارهای ایرانی و... بوده، از مهم‌ترین عوامل غیرکارگری شدن طبقه متوسط در ایران بوده است. طبقه متوسط ایرانی بی‌آنکه در بستری مناسب و زمان‌بندی طولانی با محیط و زمانه خود شد، میل عجیب طبقه متوسط ایرانی به مصرف‌گرایی، مدرک‌گرایی و در پیش گرفتن سبک زندگی متفاوت در پاره‌ای از موارد مهم‌ترین شاهد مثال‌ها از آن است که این طبقه همواره در تلاش برای هویت‌بخشی به خود و شکل دادن به یک «تمایز» هویتی با جامعه‌ای است که در آن ارزش‌های تثبیت شده با ارزش‌های تعلیم شده لزوما همپوشانی نداشته است. هرچند که تکثر هویتی در میان طبقه متوسط ایرانی همواره مانع از شکل یافتن یک فضای یکدست شده است اما به هر حال شرایط و اقتضائات این مولود جدید خانواده غیرقابل انکار است.

مجموعا در سطح اقتصادی اصلاح سیاست‌گذاری‌های آموزشی و پیوند برقرار کردن میان ساخت علمی و صنعتی کشور می‌تواند از هرز رفتن بخش عمده‌ای از طبقه متوسط شهری جلوگیری کند. غیرقابل انکار است که بخش عمده‌ای از تقاضای مهاجرت فارغ‌التحصیلان تحصیلات عالی کشورمان ناشی از این مورد است و هرگاه نسبتی معقول میان تخصص نیروی انسانی با ظرفیت سیستم اقتصادی برقرار شود این طبقه نیز به آرامش نسبی خواهد رسید. در سطح فرهنگی و با توسل به ابنباشت سرمایه‌های تاریخی کشورمان با برقراری پیوند مناسب میان ارزش‌های ملی و دینی می‌توان از کثرت قشری این طبقه بهره جست. غیرقابل انکار است که بخش عمده‌ای از تقاضای پیوند میان این پیوند مبارک رهنمون شود. در سطح اجتماعی نیز آنچه غیرقابل انکار جلوه می‌کند آن است که باید افق برنامه‌ریزی‌ها بر مبنای ملاحظات این طبقه شکل بگیرد. قبل این مساله که پوستاندازی اجتماعی امری گریزناپذیر در روند زیست بشری بوده است نسبه صدور راهکار را نیز با تفاوت مواجه می‌کند. «فردگرایی» حاکم بر حیات اجتماعی طبقه متوسط خود مولد تناقض‌های پرشماری می‌شود که راهکار آن با فضای مبتنی بر جمع‌گرایی زندگی سنتی ایرانیان قابل جمع نیست پس طبیعی جلوه می‌کند که نیازهای این طبقه برای جبران سرکوب عاطفه در جریان برنامه‌ریزی‌های بلندمدت رسمیت یابد.

بررسی موردی مصادیق بزرگ شدن طبقه متوسط ایرانی

پراید، لیسانس، آپارتمان و فراغت!

امین محبوبی: «طبقه متوسط ایران بزرگ شده است». این عبارت را می‌توان از مشهورترین عبارات آغازین غالب صحبت‌هایی دانست که با موضوع بررسی وضعیت قشربندی اجتماعی جامعه‌مان ایراد می‌شود. از بررسی نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری تا علت استقبال باشکوه از تشییع جنازه یک خواننده پاپ، همه از یک طبقه متوسط صحبت می‌کنند و کمتر به توضیح آن می‌پردازند که این طبقه متوسط چیست و چگونه در سال‌های اخیر بزرگ و بزرگ‌تر شده است.اما طبقه متوسط چیست و چگونه بزرگ می‌شود؟ این سوال هیچ جواب واحدی ندارد! تعدد شاخص‌ها برای معرفی طبقه متوسط در فضای نظری و کثرت دیدگاه‌های حاکم بر سیاست‌گذاران موجب آن شده تا امروزه روز بحث بر سر ماهیت این طبقه کماکان داغ باشد. از سیدکامل تقوی‌نژاد، رئیس کل سازمان امور مالیاتی کشور که معتقد به طبقه متوسط بودن ۹۰ درصد جامعه ایران است تا جامعه‌شناسانی که معتقد بر عدم شکل‌گیری طبقه متوسط در جامعه ایران بوده‌اند، همگی بر این پیش‌فرض صحه می‌گذارند که فضای نخبگانی ایران هنوز برای بازشناسی طبقه متوسط به یک اجماع مفهومی نیز دست نیافته است. با تمام این اوصاف اما آنچه غیرقابل کتمان است، وجود این یک طبقه متوسط ایرانی است که محصول دهه‌ها تلاش برای گذار به ایرانی پیشرفته است. در این میان می‌توان به پاره‌ای از شاخص‌ها و مصادیق برای چگونگی بزرگ شدن طبقه متوسط ایرانی پرداخت.

هر ایرانی یک لیسانس!

مشهود است) به جامعه‌ای مبتنی بر مهارت‌های تخصصی (آنچنان که در جامعه شهری مشهود است) و پیشرو روبه حاکم بر زندگی روزمره در جهت تحصیل‌گرایی و تقسیم کار باعث شکل‌گیری یک طبقه میانی (متوسط) در بین صاحبان سرمایه و کارگران بدنی می‌شود که فعالیت‌شان مبتنی بر تحصیل‌گرایی می‌شود. روند نهاد علم به شکل امروزی را می‌توان از سال ۱۳۱۳ و با تاسیس دانشگاه تهران متوسم شد. هر چند پیش از آن نهادهای آموزشی دیگری در دهه‌های پیش تاسیس شده بود اما جامعیت دانشگاه تهران در مقایسه با بقایی این نهادها و تبدیل شدن آن به یک ریل‌گذاری علمی، ما را بر آن می‌دارد که مبنای شکل‌گیری طبقه متوسط ایرانی با تاسیس نهاد علم‌آموزی مدرن نسبتی مستقیم قائل باشیم. تاسیس زنجیره‌ای دانشگاه‌ها در دهه‌های ۴۰-۲۰۰ موجب شد نخستین حرفه‌های قدرت‌نمایی طبقه متوسط را در این دهه‌ها شاهد باشیم. شکل‌گیری موج اول افزایش محصلان دانشگاهی در دهه ۵۰ به طبقه متوسط ایرانی رسمیتی بیش از پیش بخشید و با پیروزی انقلاب اسلامی و افزایش چندباره ظرفیت دانشگاهی کشور در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ که در نهایت منجر به تحصیل ۴/۵ میلیون دانشجو شد، امروز می‌توان طبقه متوسط ایرانی را یک طبقه فواید‌یافته دانست، به گونه‌ای که در یک دهه اخیر تحصیل در مقطع آموزش عالی به رویه‌ای عمومی همانند مقطع آموزش‌وپرورش تبدیل شده است.

جعبه‌های مسکونی!

متوسط شهری را به‌عنوان ادله‌ای برای افتادن چرخ کشور در ریل‌های توسعه اقتصادی می‌دانست. هرچند صرف آپارتمان‌نشینی و تغییر شکل دادن مسکن مردم نمی‌تواند دلیلی قانع‌کننده برای شکل گرفتن طبقه متوسط محسوب شود اما ویژگی‌های عرضی زندگی آپارتمانی از قبیل تک‌هسته‌ای شدن خانواده‌ها، جداسازی زندگی افراد همجوار و تقویت حریم خصوصی به جای محیط عمومی در زندگی خانوادگی شهروندان را از مهم‌ترین شاخص‌ها و مصادیق رواج فرهنگ طبقه متوسط شهری به حساب می‌آورند. برای ایرانی که پس از اصلاحات ارضی شاهد موج انبوه مهاجرت‌های روستاییان به کلانشهرها و شکل‌گیری جریان حاشیه‌نشینی بوده است، ساخت آپارتمان‌هایی در نقاط شمالی پایتخت در دهه ۵۰ و متعاقب آن در دهه‌های بعدی و موج روزافزون آپارتمان‌نشینی به‌عنوان نشانه‌ای از زندگی شهری و گذر کردن از اجتماعات روستایی یک گام مهم‌ترین نمادهای گسترش طبقه متوسط شهری به شمار می‌آید. زندگی آپارتمانی فراتر از همه اینها سبک زندگی کنترل شده و استاندارد شده‌ای را برای ساکنان خود به ارمغان می‌آورد که عمده ارزش‌های فرهنگی طبقه متوسط شهری را جلوه‌گر می‌سازد. رواج تفرد در جریان یک زندگی جمعی، محدود کردن جمعیت خانوارها و جدا کردن محیط روزمرگی زندگی از محیط اجتماعی از مهم‌ترین این ارزش‌ها محسوب می‌شود.

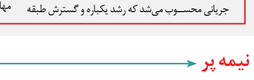

تمجید زندگی آپارتمانی به‌عنوان نشانه و رگه‌ای از نفوذ یافتن فرهنگ طبقه متوسطی به زندگی شخصی افراد در دهه ۷۰ و ۸۰ از مهم‌ترین کاروبارهای مطبوعات و رسانه‌های جریانی محسوب می‌شد که رشد یکباره و گسترش طبقه متوسط شهری را به‌عنوان ادله‌ای برای افتادن چرخ کشور در ریل‌های توسعه اقتصادی می‌دانست. هرچند صرف آپارتمان‌نشینی و تغییر شکل دادن مسکن مردم نمی‌تواند دلیلی قانع‌کننده برای شکل گرفتن طبقه متوسط محسوب شود اما ویژگی‌های عرضی زندگی آپارتمانی از قبیل تک‌هسته‌ای شدن خانواده‌ها، جداسازی زندگی افراد همجوار و تقویت حریم خصوصی به جای محیط عمومی در زندگی خانوادگی شهروندان را از مهم‌ترین شاخص‌ها و مصادیق رواج فرهنگ طبقه متوسط شهری به حساب می‌آورند.

از پیکان تا پراید!

مالکیت فردی افراد برای حمل‌ونقل را از شاخص‌های گسترش طبقه متوسط می‌دانند و ترافیک حاکم بر کلانشهرها که حالا به غالب شهرها سرایت کرده نیز تا حدی گویای غلبه یافتن یک طبقه متوسط بر جامعه ایران است.

مصرف‌مازاد بر نیاز و تبدیل شدن کالاهای ثانویه به بخشی ثابت از سبد خرید یک طبقه را از جمله نشانه و شاخص‌های شکل‌گیری یک طبقه متوسط می‌دانند. طبقه متوسط به آنچنان که متمولان شکل‌گیری یک جنس معیشتی بی‌حدوحصر را تجربه می‌کند و نه همانند طبقات محروم است که به چیزی بیش از رفع نیازهای‌شان نمی‌اندیشند، در واقع در تلاش برای ارتقای موقعیت و میزان مصرف خود است. با همین اوصاف پیکان را نماد و نشانه‌ای از طبقه متوسط ایرانی در دهه ۵۰ می‌دانند که با گذر ایام و توقف خط تولید این اتومبیل به‌عنوان عمومی‌ترین خودروی مورد استفاده مردم، این روزها می‌توان پراید و پژو را جلوه‌ای از الگوی مصرفی انبوه طبقه متوسط کشور دانست. «ناصر فکوهی» استاد انسان‌شناسی دانشگاه تهران نیز چندی پیش و در جریان برنامه‌ای با عنوان از پیکان تا پراید، با اعلام وابسته بودن طبقه متوسط ایرانی به درآمد نفت در دهه‌های متمادی گفته بود: «اینجا خوشبختی در کار نیست؛ پول نفتی است که وارد می‌شود و توهمی است که دائما در حال افزایش است. سال‌هایی بود که طبقه متوسط به بالا مثل اساتید دانشگاه به آمریکا می‌آمدند و از فرانسه یک پیکان را نماد و نشانه‌ای از فرانسه تا ایران می‌آمدند. آن موقع ماشین‌های خارجی یا به این طریق وارد ایران می‌شد که بخش پایین طبقه بالا یا طبق متوسط بودند» مجموعا گسترش استفاده از خودروی شخصی به‌عنوان وسیله‌ای در سفر به مهم‌ترین علت آن، تلاش برای بیشتر کردن زمان تفریح به‌عنوان شاخصی از رفاه بیشتر و... همگی نشانه‌هایی از بسط یافتن استانداردهای زندگی طبقه متوسط است که در دهه‌های اخیر به شکلی ملموس در جریان زندگی شهرنشینان ایرانی جلوه‌گر شده است. رواج سفرهای زائرانه‌ایست خارج از کشور (از قبیل ترکیه، گرجستان و...)، استقبال از اجرای جمعی موسیقی، تبدیل شدن سینما به محلی دائمی در جریان رفت و آمد شهروندان و... همه به‌عنوان نمادهایی از تعمیم یافتن بایسته‌های زندگی طبقه متوسط در جامعه ایرانی به شمار می‌رود. طبقه متوسط به همان میزان که از جهت یکدست نبودن و داشتن مطالبات و خلسه‌گاه‌های متعدد باعث مهار شدن شکاف‌های اجتماعی می‌شود خود می‌تواند از شکل گرفتن یک فضای حداکثری برای جهت‌بخشی کلان به زندگی ملت و رویه دولت ممانعت به عمل آورد. زمانی که یک طبقه، نماینده مطالبات و آرزوهای متعدد باشد طبیعتا پروسه دست یافتن به یک مطالبه بزرگ را نیز با سختی مواجه می‌سازد به بیان ساده‌تر طبقه متوسط ایرانی توانایی آن را دارد تا با تبدیل کردن مطالبات حداقلی و نمادین به مطالبه اصلی خود، فضای رقابت اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی را نیز به سطح این مناقشات سطحی و نمادین تقلیل دهد. پررنگ شدن مطالبات حداقلی در حوزه آزادی‌های اجتماعی (به‌عنوان یک گزاره جذاب و پرتقاضا از طبقه متوسط شهری) و تبدیل شدن آن به تعیین‌کننده‌ترین متغیر در جهت‌بخشی به کنشگری سیاسی و اجتماعی این طبقه از مهم‌ترین و آشناترین مقوله‌هایی است که باعث فروکاست سیاست‌گذاری‌های دولتی و فعل و انفعالات اجتماعی جامعه ایران در دهه‌های متمادی شده است. از دیگر نکات مهم و کلیدی در بررسی نقش طبقه متوسط ایرانی در جریان شکاف‌های اجتماعی، ویژگی «کوتاه‌مدت» بودن تصمیم‌گیری‌های طبقه متوسط ایران است. این طبقه هرچند که از دهه ۳۰ به بعد با سرعتی عجیب بزرگ و بزرگ‌تر شده است اما هیچ‌گاه حرکت خود را بر پایه تصمیم‌گیری‌های بلندمدت پیگیری نکرده است. تقلیل مطالبات اصلی اجتماعی به مطالبه‌های جذاب و تفریحی این طبقه هرچند خود نشانه‌ای از عدم موفقیت‌شناسی سیاست‌گذاران دولتی محسوب می‌شود اما می‌توان آن را حداز از این مباحث و در چارچوب یک طرح کلان‌تر نیز مورد بررسی قرار داد. رشد یکباره طبقه متوسط بی‌آنکه ظرفیت ساختاری و اجتماعی آن شکل گرفته باشد، یک طبقه بزرگ و بی‌سر را برای جامعه ایرانی به ارمغان آورده که سطح کنشگری آن بسیار هیجانی و معلول یک فضای مبتنی بر تصمیمات کوتاه‌مدت شکل یافته است. طبقه متوسط بارها دست به انتخاب‌های پرسرومدای سیاسی و اجتماعی زده است و سرانجام پس از مدتی کوتاه با دریافتن اینکه انتخاب او منطبق بر مطالبات و پیش‌شرط‌های اولیه نبوده، سرخورده شده است. طبقه متوسط ایرانی به علت ساختار متکثر و بعضا غیرطبیعی خود که محصول جریان توسعه آمرانه بوده است، غالبا با بحران در نقش‌آفرینی روبه‌رو شده و همین بحران در تصمیم‌سازی درست باعث آن شده است این طبقه را عامل اصلی سوق دادن فضای کلی جامعه به سمت تصمیمات مبتنی بر منافع کوتاه‌مدت تفسیر کنند. در یک تعریف اجتماعی هر قدر قشر صاحب سرمایه به‌رغم کمیت حداقلی‌اش قادر به تحول آفرینی حداکثری در فضای اقتصادی می‌شود، طبقه متوسط به‌علت سوار بودنش بر دستگاه‌های فرهنگی و آموزشی موتور محرکه اصلی در شکل‌دهی به ابعده‌های حداکثری محسوب می‌شود. نگاهی به روند موجود تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و خلاءهای فرهنگی در شکل دادن و قوام‌بخشی به این مناسبات شدیدا ضعیف عمل کرده و فرار از آن به‌علت تسلط فرهنگی در برابر ضدجریان‌های خود نیز مقاومت تند می‌کند.

کار برای فراغت!

متوسط ناخودآگاه می‌آموزد برای فراغت بیشتر کار کند و از همین جهت می‌توان جدا دانست کار از زندگی را با واسطه‌ای که نام تلاش برای فراغت بیشتر تحلیل و بررسی کرد.

چرا اقتضائات زندگی طبقه متوسط ایرانی رضایت‌آفرین نیست؟

گذار از نیاز، گرفتار به امیال!

امید رامز: در یک دسته‌بندی کلی ۲ نظریه در تبیین نحوه شکل‌گیری و نقش طبقه متوسط در جوامع وجود دارد. نظریه اول، مبتنی بر نظریات «کارل مارکس» است. مارکس در ۵ مرحله‌ای که برای گذار و تحول جوامع انسانی از ابتدای پیدایش در نظر می‌گیرد، یعنی کمون اولیه یا جامعه اشتراکی، دوره برده‌داری، دوره فئودالیسم، دوره بورژوازی و سوسیالیسم، معتقد است آنچه باعث می‌شود جامعه از یک مرحله به مرحله دیگر دچار گذار شود، تضاد اجتماعی یا طبقاتی بین ۲ طبقه اصلی جامعه است. در تعریف مارکس همان‌طور که در کمون اولیه تضاد بین ضعیف و قوی، در دوره برده‌داری تضاد بین ارباب و برده و در دوره فئودالیسم تضاد بین فئودال و دهقانان وجود داشته، در دوره بورژوازی نیز تضاد اصلی بین بورژوازی و پرولتاریاست. در این تعریف که جامعه را بر اساس ابزار تولید و صرفا با وجه اقتصادی (و نه اجتماعی و سیاسی) آن تقسیم می‌کند، طبقه متوسط با همان خرده‌بورژوازی بتدریج در راستای تبدیل به طبقه اکثریت کارگر و اقلیت بورژوازی سرمایه‌دار تجزیه می‌شود. اما بر خلاف تعریف مارکسیستی که در آن جامعه متشکل از اکثریت کارگر و اقلیت ثروتمند است، در تعریف لیبرال و «وبری»، بر اثر توسعه اقتصادی و سیاسی و به طور کلی مدرنیزاسیون جوامع، یعنی رشد صنعتی، رشد شهرنشینی، رشد آموزش عالی و دانشگاه‌های نوین، افزایش سطح تحصیلات و سواد عمومی، گسترش بازارهای مصرف، ایجاد بروکراسی دولتی و دیوان‌سالاری، این طبقه متوسط است که به وجود می‌آید و روز به روز بزرگ‌تر شده و اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهد و ضمنا کارکرد سیاسی و اجتماعی نیز دارد. تاریخ یکصد ساله اخیر، از زمان مشروطه، دوران پهلوی اول و دوم و همچنین جریان انقلاب، نشان می‌دهد طبقه متوسط در ایران، بیشتر منطبق بر تعریف دوم شکل گرفته است؛ چه آنکه در ایران هیچ‌گاه نه فئودالیسمی به آن معنایی که مارکس مد نظر دارد و در اروپا رخ داده، شکل گرفته است - چون همیشه تیول‌داران منصوب و نماینده حکومت مرکزی بوده‌اند نه مثل اروپا مستقل از آنها - و نه هیچ‌گاه بورژوازی سرمایه‌دار متشکل در دولت شده است، زیرا اساسا چه قبل از دوره مدرنیزاسیون و چه بعد از آن، این دولت و حکومت‌های مرکزی بوده‌اند که به عنوان صاحبان اصلی سرمایه نفتی ایرانی کردند و اگر هم طبقه ثروتمندی شکل گرفته، نه به دلیل فعالیت اقتصادی خودجوش و مستقل که به واسطه اتصال به دربار و حکومت بوده، بنابراین طبقه متوسط، خواه در آغاز دوره مشروطه که به طبقه متوسط سنتی مشهور بوده و خواه از آغاز دوران پهلوی که بتدریج طبقه متوسط مدرن شکل یافته، تبلور مفهوم دوم قلمداد می‌شود. در مجلس موسسان اول که برای تدوین قانون انتخابات مجلس شورای ملی در سال ۱۲۸۵ در آغاز انقلاب مشروطه شروع به کار کرد، حزب دموکرات و قاجاریان که ۴ نماینده داشته‌اند، بیشتر نمایندگان از روحانیون و علما(۴ نماینده)، تجار(۱۰ نماینده)، اصناف(۳۲ نماینده) و زمین‌داران (۱۰ نماینده) بوده‌اند. این ترکیب بخوبی نشان می‌دهد اکثریت جامعه از همین طبقه متوسط تشکیل می‌داده است. در دوره پهلوی اول نیز که با تشکیل دیوان‌سالاری، نظام اداری و بروکراسی دولتی، ایجاد مدارس و دانشگاه‌های نوین و ایجاد ارتش منظم، رشد مدرنیزاسیون تسریع می‌یابد، طبقه متوسط حقوق‌بگیر نیز به گروه‌های اجتماعی قبلی اضافه می‌شود. یرواند آبراهامیان در کتاب «ایران بین ۲ انقلاب» نقل می‌کند که رضاخان طی ۱۶ سال حکومت خود ضمن ۵ برابر کردن بودجه نظامی، حدود ۹۰ هزار کارمند تعاوفت در وزارتخانه‌های دولتی استخدام کرد. روند مدرنیزاسیون و رشد طبقه متوسط، در دوران پهلوی دوم نیز بوژه با برنامه‌های انقلاب سفید و اصلاحات ارضی در سال‌های اولیه دهه ۴۰ و افزایش پهای نفت، به رشد یکباره، رشد صنعتی، افزایش شهرنشینی و رشد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی شدت گرفت. پس از انقلاب نیز با اتمام جنگ تحمیلی و آغاز به کار دولت سازندگی، مثل توسعه این دولت نقش موثری در رشد کمی و تقویت طبقه متوسط ایفا کرد، بویژه اینکه با بر توصیه مشاوران اقتصادی، اجرای اصلاحات فرهنگی و اجتماعی نیز لازمه موفقیت مدل اقتصادی نئولیبرال دولت هاشمی محسوب می‌شد.

برای سنجش و ارزیابی وضعیت طبقه متوسط، شاخص‌هایی نظیر سطح تحصیلات، میزان جمعیت شهرنشین، رشد بروکراسی و نهادهای دولتی، سطح درآمد و سبک زندگی و میزان مصرف‌گرایی دارای اهمیت است. بر اساس آمار، تعداد حقوق‌بگیران دولتی از حدود ۸۷۰ هزار نفر در سال ۵۷، به حدود ۲/۳ میلیون نفر در سال ۹۵ و تعداد کل حقوق‌بگیران شامل کشاورزان، مدیران و بازنشستگان، به بیش از ۸/۵ میلیون نفر افزایش یافته است. نرخ باسوادی کل در سال ۵۵ حدود ۴۲درصد بوده، در سال ۹۵ به بیش از ۸۶درصد رسیده است. تعداد کل دانشجویان که در سال ۵۳ کمی بیش از ۱۴۵ هزار نفر بوده، در سال ۹۵ به بیش از ۴ میلیون نفر رسیده است. جمع شهرنشین از ۴۷درصد در سال ۵۵ به ۷۳درصد در سال ۹۵ رسیده است. ضریب جینی که شاخص است برای ارزیابی نحوه توزیع ثروت در جامعه، از ۵۰درصد در سال ۵۴ به ۳۶درصد در سال ۹۲ و ۳۰درصد در سال ۹۵ کاهش یافته است. این کاهش بدین معنی است که ثروت به میزان بیشتری در جامعه توزیع شده است.

شاخص‌های فوق بخوبی نشان می‌دهد جامعه پیشرفته‌تر شده و متناسب با این پیشرفت، طبقه متوسط نیز به صورت کمی و کیفی تقویت شده است. بنابراین طبیعتا در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با تبعات مثبت و منفی آن مواجه خواهد شد. جامعه‌ای که در آن توزیع ثروت تغییر می‌کند و طبقه متوسط به لحاظ درآمدی به طبقه ثروتمند نزدیک‌تر می‌شود، الگوی مصرف و سبک زندگی خود را نیز تغییر خواهد داد. طبقه ثروتمند و مرفه که تامین مسکن، اتومبیل، کالاهای مصرفی، خوراک، پوشاک، سفر، تفریح و به طور کلی سبک زندگی خود را از محیط خارج الگوبرداری می‌کند و غالبا هم در تامین آن موفق است، خواسته یا ناخواسته مورد توجه طبقه متوسط قرار می‌گیرد و این طبقه در صدد است خود را هرچه بیشتر به طبقه ثروتمند شبیه کند و اساسا این اقتضای اقتصاد سرمایه‌داری است. در حالی که افراد ثروتمند همواره از کالای لوکس استفاده می‌کنند، برای میلیون‌ها نفر از طبقه متوسط، کالاها با پروپاگاندای رسانه‌ای به عنوان ضروریات زندگی تبلیغ می‌شوند. در این نگاه طبقه متوسط نیز باید مانند طبقه ثروتمند مصرف کند تا کالاهای تولیدی به فروش برسند و اقتصاد رشد کند. در حالی که پیش از این مردم صرفا بر اساس نیاز خود کالا خریداری می‌کردند، در سبک زندگی نوین، فرهنگ «نیاز» به فرهنگ «میل» تغییر داده شده است. این دقیقا همان چیزی است که توسط دولت‌های پس از جنگ نیز تحقق رشد اقتصادی کشور، به عنوان یک رویه، فرهنگ‌سازی و ناقلفه‌سازی شد. بنابراین یک مقایسه مداوم بین خود و دیگران، نه «فقر» بلکه «احساس فقر» را در طبقه متوسط تشدید کرده است و در حالی که آمارها نشان می‌دهد فقر مطلق به صورت معناداری نسبت به ابتدای انقلاب کمتر شده و درصد بیشتری از مردم به حداقل تمکن مالی لازم رسیده‌اند، افزایش انتظارات نسبی - «فقر نسبی» در جامعه تشدید شده، بویژه که بستر ارتباطی و رسانه‌ای که در سال‌های اخیر فراهم شده، به این شرایط دامن‌زده است. بنابراین از یک طرف با افزایش سطح سواد عمومی، حضور اجتماعی